

رازهای روان (۳)

روشن بینی

ترجمه بهمن سررودی

برخی می گویند: انسان درحالت خلصه بیخودانه، که وجد یا جذبه نامیده می شود، استعداد خویش را برای ارتباط مستقیم با «عالم بالا» به کار می گیرد و «حقایق جاودانی» را نه به یاری عقل بلکه از راه روشن بینی (اشراق، روشندلی) فوق طبیعی درک می کند. از گذشته های دور متوجه شده بودند که چنین روشن بینی در خلق آثار هنری و علمی مشابیهاتی دارد. گوس ریاضیدان مشهور آلمانی می نویسد: «سرانجام چند روز پیش موفق شدم، اما نه در پرتو پژوهشهای جانکاه خود، بلکه بهتر است بگویم به لطف خدا، همان گونه که صاعقه روی می دهد، معمای حل شد، من خود قادر به اثبات ارتباط بین آنچه از قبل می دانستم و تجربه های بعدی خویش، نیز پیدا کردن راهی برای حل مسئله نبودم».

در این گونه «روشن بینی ها» سروکار ما با فعالیت ناخود آگاه یا فعالیت شهودی مغز است. این نوع فعالیت مغز از گذشته در ردیف به اصطلاح معماهای جهانی قرار گرفته و قبل از همه با اسرار آمیز بودن خود نظرها را جلب کرده است. پاولف به هنگام بحث در باره مسئله شهود اظهار داشت: «باید به فکر آن بود که این چیزی جدی است».

توجه و علاقه به فعالیت ناخود آگاه مغز در زمان ما به مناسبت نیازمندیهای علم جدیدی که قانونمندیهای فعالیت بار آور و خلاق یا اورِستیک (اصطلاحی که از زمان ارشمیدس به ما رسیده) را بررسی می کند، افزایش یافته است. نظرسنجی ۲۳۲ دانشمند آمریکایی نشان داده است که در ۸۳ درصد آنها حل این یا آن مسئله به مثابه جرقه ای از شهود صورت گرفته است. نه تنها شناخت قانونمندیهای تفکر خلاق، بلکه بررسی روشهای هدایت روندهای خلاق نیز از جمله وظایف و مسایل فعالیت اورِستیک است.

اما ساز و کارهای فعالیت ناخود آگاه مغز انسان که بدیده روشن بینی را سبب می شود،

عبارت از چیست؟

۱. کشف حقایق

قبل از پاسخ دادن به این پرسش، به شواهد واقعیتها می پردازیم. بسیاری از شاعران، نویسندگان و دانشمندان در روند آفرینش چنین حالتها یعنی الهام یا «روشن بینی» را که به وسیله مؤمنان می تواند «وحی الهی» تلقی شود، تجربه کرده اند. آلفرد دووینیه رومانیک فرانسوی می نویسد که شاعر در کنار آنچه در درونش روی می دهد و باید گفت پیش بینی نشده و خدایی است، همچون بیگانه ای حضور دارد. اما شاعر درست

euristic - ۱ (از eurika یونان باستان - یافت) - یافت شناسی.

«هنگامی که ندهای اسرارآمیز می‌شوند»، اثر هنری واقعی می‌آفریند. «اوبایدرا انتظارش باشد و هیچ تأثیر دیگری نیاید کلماتی را به‌وی دیده‌کنند، اینها دوام ندارند».

گونهٔ بزرگ نظیر این اندیشه را چنین بیان می‌کند: «تمام آنچه اختراع یا کشف می‌نامیم، در عالی‌ترین مفهوم تجلی خارق‌العادهٔ تحقق احساس بدیع حقیقت است که مدت‌ها پیش از آن در خاموشی رشد یافته، سپس ناگهان بسرعت برق به‌ادراک ثمربخش انجامیده است. این، الهام‌اشیای خارجی است که از درون رشد می‌یابد و به‌انسان احساس خداوارگی می‌بخشد».

تصور این که الهام در آفرینش هنری یا علمی به‌هنرمند یا دانشمند، قریحه، خسر و کوشش و تلاش وی ارتباط مستقیم ندارد بلکه عطیه‌ای است «آسمانی»، ریشه از گذشته‌های دور دارد. از جمله هومر در «اودیسه» راپسودها را نغمه سرایانی می‌نامد که از خدایان یا الهگان هنر الهام می‌گیرند.

پیدایش این اعتقاد که آفرینش این یا آن اثر در حالت الهام نازل از عالم غیب (وجد)، نه به انسان بلکه به نیروهای فوق‌طبیعی بستگی دارد، به‌ی اطلاعی از سازوکارهای این پدیده‌ها و بهم‌چنین به‌خصلت تأثرات ذهنی به‌هنگام «روشن‌بینی» یاری رسانده است. چه بسا نویسندگان و شاعران پنداشته‌اند که آثارشان در لحظهٔ الهام نه به‌وسیله خود آنها بلکه به‌وسیلهٔ کسی که گویی در درونشان منزل کرده و به آنها دیده می‌کند، به‌وجود می‌آید. این دورهٔ اعتلا در آفرینش و بارآوری بیش از اندازه، با حالت‌های عادی بشدت مایبست دارد. در این باره به‌گواهی خود هنرمندان و دانشمندان توجه کنیم.

پ. یاوروف شاعر بلغاری چنین حکایت می‌کند: «خودکاری آفرینش اثر را حس می‌کنم... اسپیرتسم! خود ویژه... کسی آهسته زیر گوشم بچ‌بچ می‌کند. چنان دیده می‌کند که ناخوشایند و آزاردهنده می‌شود و این از آن روست که گویی اثر به‌خودت تعلق ندارد، فقط آلتی برای نوشتن آن هستی... دخالت خود آگاهی انسان در این کار چنان اندک و این روندها چنان گیج‌کننده است که احاطه بر آنها از توان خارج است». و بکتورهو گو در بارهٔ برخی از اشعار خود می‌گفت: «خدا دیده می‌کرد، و من می‌نوشتم».

آفرینندگان آثار هنری از ناگهانی بودن این «روشن‌بینیها» نیز دچار شگفتی شده‌اند. این «روشن‌بینیها» بسیاری از هنرمندان و دانشمندان را که از تفحصات بی‌ثمر خود خسته شده، از کار دست کشیده و به‌کارهایی دیگر کاملاً بی‌ارتباط با کار اصلی رو آورده‌اند غافلگیر کرده سردهشان سبز شده است، و ناگهان به‌هنگام این اشتغالات و ظاهراً بدون ارتباط با مسایل آزاردهنده، گویی بی‌هیچ تلاشی از جانب فکر واراده‌شان، بسادگی و بی‌زحمت راه حل پیدا می‌شود.

پوانکاره ریاضیدان فرانسوی مدتی زیاد و بسدون نتیجه برای حل مسئله‌ای بسیار دشواری کوشید سرانجام خسته و کوفته مسئله را حل نشده به‌حال خود وا گذاشت و عازم سفر علمی زمین‌شناسی شد. پوانکاره می‌نویسد: «چنان سرگرم ماجراهای این مسافرت شدم که کارم را از یاد بردم. پس از ورود به کوتانس سوار اومنیوس شدیم تا به‌گردش بپردازیم.

در لحظه‌ای که پا در رکاب گذاشتم، ظاهراً بدون این که از پیش تأمل و تفکری از جانب من صورت گرفته باشد، اندیشه‌ای به ذهنم حضور کرد... به لحاظ فقدان وقت امتحانش نکردم؛ زیرا پس از این که بزمحت سوار اومنیوس شدم همان دم نیز گفتگوی آغاز شده را دنبال کردم، با این حال از درستی کشف انجام یافته مطمئن بودم. پس از بازگشت به کان آن را از یاد نبردم و برای آسودگی خاطر، نتیجه یافته را آزمایش کردم».

گوته می گفت که بسیاری از اشعار هنگامی به فکرش می رسند که اصلاً انتظارشان را نداشته است: «در باره آنها قبلاً هیچ گونه تصور و هیچ گونه احساس پیشین نداشتم، آنها دفعتاً بر من چیره می شدند و تجسم بلادرنگ را می طلبیدند، طوری که مجبور می شدم همان آن، در جاوبی اختیار همچون خوابگردها یادداشت شان کنم». باز هم می توان شواهدی از این دست را نقل کرد. اما تمام آنها فقط توصیف ظاهری تأثرات ذهنی است. برای دست یابی به ماهیت هر نوع «روشن بینی» و «الهام» لازم است در طبیعت پیدایش آنها نفوذ کرد و سازوکارهای روان تنی این حالت های غیر عادی را آشکار ساخت.

۳. رمز فعالیت ناخودآگاه

در جریان تفکر در رمز انسان پیچیده ترین فرایندهای فیزیولوژی روانی پروردن و درگ-سازای اطلاعات گرد آمده (تثبیت شده به وسیله حافظه) و رسیده از اعضای خودش (یعنی از دنیای خارج) روی می دهد. وانگهی این فرایندها گویی در دو سطح روی می دهد که هر یک از آنها ویژگی های خاص خود را دارد.

سطح اول - تفکر استدلالی است. تفکر استدلالی با آن مشخص می شود که هم مراحل جداگانه آن، هم توالی منطقی این مراحل به وسیله انسانی که فکر می کند به روشنی درک می شود؛ به عبارت دیگر «دانسته و فهمیده سر می رسند». انسان در این حالت می تواند افکار خود را بد زبان محاوره یا به صورت نوشته ای که دارای حلقه های به هم پیوسته استنتاجها، به عبارت دیگر دارای نظم منطقی است، بیان کند.

سطح دوم - فعالیت ناآگاهانه رمز است. این سطح به طور خودکار جریان دارد و به وسیله ما درک نمی شود به همین جهت نمی توان تمام حلقه های چنین تفکری را دقیق و روشن نشان داد. کانت فیلسوف آلمانی درباره این منطقه ناخودآگاه می نویسد: «آن امری است که منطقه نظاره های حسی و حسهای ما که به آنها آگاهی داریم، هر چند با قطعیت می توانیم استنباط کنیم که آنها را داریم، یعنی [منطقه] تصورات مبهم در مردم (نیز در حیوانات)، بی حد و اندازه است. اما تصورات روشن شامل فقط عده بینهایت قلیل نقاط آنهاست، مکشوف در برابر شعور. این امر که بر لوح بزرگ روح ما به اصطلاح فقط چند نقطه روشن شده است، می تواند تحجیر ما را در برابر وجود خود ما برانگیزد. چنانچه قادر متعال بگوید: روشن شوا - آنگاه بدون کمترین تلاش از جانب ما، گویی جهان سراسر در برابر دیدگان ما گشوده می شود (اگر فرضاً نویسنده را با تمام آنچه در حافظه خود دارد در نظر بگیریم)».

ای. پ. پاولف کانون تحریک مناسب در قشر نیمکره های مخ را اساس فیزیولوژیک آگاهی می دانست. این کانون «روشن» که یاخته هایش در حالت تحریک قرار دارند، در فرایند

تفکر منطقی، گویی در قشر نیمکره‌ها حرکت می‌کند، و یاخته‌هایی که مشمول آن واقع نشده‌اند، در حالت تحریک پذیری پایین قرار دارند. به عقیده پاولف، همانا همین بخشهای مغز با تحریک پذیری پایین است که فعالیت ناآگاهانه، آماده‌کننده «سورپریزها» به صورت حل‌های حاضر آماده برای آگاهی را سبب می‌شوند.

با این پدیده در هر قدم از زندگی روزانه مواجه می‌شویم. مثلاً در جریان گفتگو می‌خواهید چیزی را به‌خاطر آورید. لکن اتفاق می‌افتد که هر قدر هم به‌مغز فشار آورید به‌خاطر نمی‌آید. آنگاه می‌گویید: «یک دقیقه صبر کنید، به یاد می‌آید» - و به گفته‌گو ادامه می‌دهید. پس از مدتی، ناگهان آنچه را که آن قدر کوشش کردید و به‌خاطر نیاوردید، «روی آب می‌آید»، گویی بسته‌ای از پیش آماده از اعماق ناخودآگاه به‌وسیله نامرسان آورده شده است.

فعالیت ناآگاهانه بویژه نزد کسانی که می‌توانند عملیات ریاضی ضرب و تقسیم کردن، به توان رساندن و جذر گرفتن را پیش خود در خیال انجام دهند، بروشنی بروز می‌کند. چگونه می‌توان این استعداد خارق‌العاده را توضیح داد؟ این استعداد گاهی ثمره تمرینهای سخت و پیگیرانه است. مثلاً می‌توان جدول ضرب را نه، تا «۹ در ۹» بلکه تا «۹۹ در ۹۹» یاد گرفت. اما مواردی هم یافت می‌شود که خود آنهایی که این استعداد را دارا هستند بطور قطعی نمی‌دانند و نمی‌فهمند که آنها را چه می‌شود و اعمال ریاضی را چگونه انجام می‌دهند. کسی که مراقب این گونه اشخاص باشد به‌نظرش می‌رسد که در مغزشان ماشین حسابگری به‌کار افتاده که عملیات ریاضی را نیز انجام می‌دهد.

پیرژان روان‌شناس بزرگ فرانسوی موفق شد با آزمایشی نشان دهد که عملیات ریاضی بدون شرکت خودآگاهی انجام می‌گیرد. او دختری به‌نام لوسی را تحت تأثیر هیپنوتیزم خواب کرد و به‌وی تلقین کرد تا پس از بیدار شدن وقایع روزی از زندگی خود را حکایت کند. پس از این که دستها را به‌هم زد، به‌دختر دستور داد تا ضمن حکایت کردن، ۷۳۹ را در ۴۲ ضرب کند. بعلاوه لوسی نباید به‌مداد و کاغذ نگاه می‌کرد - خود دست باید ارقام لازم را می‌نوشت. نتیجه آزمایش درخشان بود. لوسی در حالی که درباره آنچه در آن روز انجام داده بود بی‌وقفه حکایت می‌کرد، دستش محاسبات مربوط را روی کاغذ می‌نوشت.

از آن جایی که الهام، بخش جدانشدنی فرایند خلاقیت است، بسیاری را عقیده بر این است که مهمتر از همه در خلاقیت، فعالیت ناخودآگاه است. گوته می‌گوید: «انسان مدتی مدید در خود آگاهی نمی‌ماند و ناگزیر به ناخودآگاهی که ریشه در آن دارد، می‌گریزد». بسیاری از هنرمندان خارجی امروز نیز بویژه تحت تأثیر زیگموند فروید بنیانگذار روانکاو، پیرو همین عقیده‌اند، فروید می‌گوید که «تمام روندهای روانی در حقیقت ناخودآگاهند... و روندهای خودآگاه تنها بمثابة برخی از تظاهرات فعالیت روانی ماست».

لکن روانشناسی امروزی این دیدگاه را مردود می‌شمارد و به‌طرزی قانع‌کننده ثابت می‌کند که چنین برخورد با ناخودآگاهی از ریشه نادرست است. حتی دزدانگی عادی نیز اثبات این که خودآگاهی و ناخودآگاهی از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و پرتگاهی غلبه-

ناپذیر بین آنها وجود ندارد، دشوار نیست. اغلب، آنچه ابتدا خود آگاهانه روی می دهد، ممکن است در آینده به ناخود آگاه بدل شود. مثلاً آموختن دوچرخه سواری را به یاد می آوریم. در آغاز تمام رفتار ما آشکارا درحوزه خود آگاهی است، اما بعدها هنگامی که حرکات ما به خود کاری دست می یابد، مهارت سواری در ناخود آگاهی «فرومی رود» و عادتاً هنگامی که سوار دوچرخه به گردش می پردازیم، بدون توجه به طرز کار دستها و پاها، می توانیم درباره هر چیز دلخواه فکر کنیم و با دیگران گفتگو کنیم. لکن همین که اشکالی پیش می آید، از نو به درک رفتار خود می پردازیم.

پوانکاره ارتباط متقابل فرایندهای خود آگاه و ناخود آگاه تفکر را در خلاقیت دقیقاً بررسی کرده است. اومی نویسد: «به نظر من نقش این کار ناخود آگاه در ابداع ریاضی مسلم است، و آن را می توان در موارد دیگر نیز که کمتر به چشم می خورد، یافت. اغلب، هنگامی که روی مسئله ای دشوار کاری کنید، ابتدا نتیجه خوب حاصل نمی شود، پس از آن، دوره استراحت کوتاه یا بلند مدت سر می رسد و سپس از نو به کار می پردازید. در جریان نیم ساعت اول، کار از نو پیش نمی رود، اما پس از آن ناگهان اندیشه لازم به مغز خطور می کند. می توان گفت که کار خود آگاه ثمر بخش تر شده است و این از آن روست که عقل با قطع کار خود آگاه و استراحت، نیرو و شادابی خود را بازمی یابد. اما تصور این که این استراحت به وسیله کار ناخود آگاه پر شده و نتیجه کار ناگهان بر دایره یادگان آشکار گشته محتمل تر است... در خصوص شرایط این کار ناخود آگاه این نظر نیز وجود دارد که کار ناخود آگاه امکان پذیر است، یا حداقل فقط در آن موردی ثمر بخش است، اگر پیش از آن و در پی آن کار خود آگاهانه صورت گرفته باشد... این الهامهای ناگهانی فقط پس از چند روز تلاش آگاهانه که مطلقاً بی ثمر به نظر می رسد، روی می دهند... لکن این تلاشها آن گونه که می پندارند بی ثمر نیستند. آنها ماشین ناخود آگاه را که خود بخود به کار نمی افتاد و چیزی تولید نمی کرد، به کار انداخته اند. از اینجا ضرورت مرحله دوم کار خود آگاهانه پس از روشن بینی پیش از پیش آشکار می شود.»

می توان با قطعیت تمام گفت که پیش از لحظه «روشن بینی» همیشه کار آگاهانه توام با دقت بسیار صورت می گیرد. چایکو فیکسکی می نویسد: «تمام رمز کار در آن که من هر روز مرتب و منظم کاری کنم. از این لحاظ دارای اراده آهنین هستم و وقتی هم میلی به کار ندارم، در آن صورت همیشه قادرم بر عدم تمایل خود فایق شوم و خود را سرگرم کنم.»

برخی از محققان چنین مرحله مقدماتی را با اشارت بطری لیدو و دشارژ آن را با درخشش خلاق، آفریننده کشفیات علمی جدید و شاهکارهای هنری مقایسه می کنند. حتی قاعده عملی خود ویژه ای برای خلاقیت تهیه شده بود: هنگامی که مدتی دراز در راه حل مسئله ای تلاش می کنی و متقاعد می شوی که فعلاً قادر به حل آن نیستی، مفید است که برای مدتی فراموش کنی تا سپس از نو به مسئله برگردی. از اینجا آشکار می شود که مغز به هنگام چنین وقفه ای («دوره نهفتگی»)، کار حل مسئله مهیج را ول نمی کند، به کار خود ادامه می دهد اما فقط در عرصه ناخود آگاه. اندیشه ای که از میدان خود آگاهی روشن به خود آگاهی فرو می رود، از بین نمی رود بلکه رشد می کند، تغییر شکل می یابد و سپس به صورتی پرمغزتر، پخته تر و —

از یادداشتهای زندان سر جیو - سس بهدس نمایشنامه نویس بازیگر و کارگردان شیلیایی

تأثر در بازداشتگاههای شیلی

رکن‌الدین خسروی

سر جیو - سس بهدس پیش از حکومت آلنده در جنوب شیلی معلم ادبیات بود نمایشنامه هم می‌نوشت. فعالیت‌های تأثری او با تحولات عمیق سیاسی میهنش متحول شد و شکل تازه‌ای یافت. این تحول تنها از لحاظ بینشهای سیاسی نبود، بلکه به مردم نیز حق می‌داد که از نظر فکری و عملی برای نیل به اهداف اجتماعی شرکت فعال داشته باشند: تأثر به اعتقاد سس بهدس همچون سلاحی بود برای آموزش مردم و اهداف اجتماعی.

سس بهدس اولین نمایشنامه‌اش را در سال ۱۹۶۲ نوشت، به نام «دوست من خورشید». در آن زمان هنوز در دانشگاه کن سبسیون درس حقوق می‌خواند.

این نمایشنامه اوضاع نابسامان دادگستری و دانشجویان حقوق را بشدت انتقاد می‌کرد. نمایشنامه بعدی او «شب کریسمس»، تصویری بود از مراسم جشن کریسمس در یک خانواده آمریکایی، همزمان با قتل عام مردم ویتنام توسط سربازها و کلاه‌سبزه‌های آمریکایی. سس بهدس درس حقوق را رها کرد و به ادبیات روی آورد. از ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۶ به تدریس ادبیات مشغول شد. زیرا به خاطر نوشتن نمایشنامه شب کریسمس او را از کار در تئاترهای حرفه‌ای محروم کرده بودند.

سس بهدس برای ادامه تحصیل به پاریس رفت. در پاریس در اثنای تحصیل در دانشگاه سرین برای گذران زندگی‌اش تن به کارهایی داد نظیر نگهداری، پیشخدمتی و ظرفشویی. در نمایشهایی که توسط گروه تأثر اسپانیولی به نام گروه «کاراکا» و گروه تأثر جروم - ساواری به نام تأثر وحشت به روی صحنه آمد، شرکت کرد.

سس بهدس در سال ۱۹۶۵ به شیلی بازگشت، باشگاه کارگران معدن زغال که در شهر کورونل واقع بود از او خواست نمایشنامه‌ای را درباره مشکلات محلی کورونل بنویسد و به صحنه آورد. سس بهدس ضمن فعالیت تأثری، در مدرسه محل نیز تدریس می‌کرد، دو نمایشنامه حاصل کار او بود به نام «جمع کنندگان زغال» در سال ۱۹۷۰ و «نگهبانان» در سال ۱۹۷۱. در «جمع کنندگان زغال» فقر و بیکاری کارگران معدن و در «نگهبانان» سرقت

مستدل تر به خود آگاهی برمی‌گردد. چند مسئله علمی پیچیده می‌توانند با هم در حوزه ناخود-آگاهی پخته شوند و همزمان اما ندرتاً برای نتیجه‌گیری در میدان توجه آشکار گردند. و الاس روانشناس آمریکایی با بررسی کردن و تعمیم دادن مدارک و شواهد بسیار، چهار مرحله روند خلاقیت را مشخص کرده است: آمادگی، پختگی، الهام، و تحقیق حقیقت بودن.